

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

یک نکته‌ای باقی مانده بود از مطلب اول که دیروز فراموش کردیم آن را متعرض بشویم
راجع به فرمایش محقق حائری قدس سره بود که ایشان فرمودند در این آیه شریفه، آیات
شریفه امر به تقوا امر دائر است بین تصرف در ماده و هیأت چون می‌دانیم که مستحبات
و مکروهات مسلّم این‌ها تقوای در آن‌ها واجب نیست. حالا که تقوا واجب نبود یا باید ماده
را تخصیص بزنیم بگوئیم اتقوا الله فی غیر المندوبات و المکروهات و یا این که اگر این‌ها
را داخل قرار می‌دهیم و تخصیص نمی‌زنیم و تقیید نمی‌کنیم آن «اتقوا الله» را بگوئیم در
وجوب استعمال نشده، در مطلق الرجحان استعمال شده. و در دوران امر بین این دو امر
تصرف در هیأت مقدم است چون آن شایع است و فراوان است بنابراین کأنّ انصراف پیدا
می‌کند کلام در این جهت. این فرمایش آقای حائری بود. مرحوم امام قدس سره جواب
دادند که اصلاً دوران نیست در این موارد چون اصلاً تقوا در موارد مستحب و مکروه
شامل نمی‌شود یک توجیهی کردیم گفتیم حالا به بیان ایشان چون فرمودند که تقوا در
لغت به معنای احتراز عما یوجب المضرة أو یحتمل المضرة هست. حالا این ممکن است
عده‌ای مناقشه کنند که مکروه است یحتمل المضرة هست. گفتیم می‌شود این را توجیه
کرد و تبدیل کرد به این که در ارتکاز متشرعه و آن چه که متشرعه از شارع دریافت کرده
است در اذهان این است که انجام مستحبات و ترک مکروهات این‌ها جزو تقوا نیست به
این معنا که اگر کسی مستحبات را ترک کند و مکروهات را انجام بدهد ولی ملتزم به
واجبات و محرمات باشد، خلاصه فرائض را انجام بدهد به او نمی‌گویند آدم بی‌تقوایی
است. پس ترک مستحبات و انجام مکروهات منافات با تقوا ندارد. به این شکل بگوئیم آن
وقت این یک راه است برای جواب.

اما این مطلب که آقای حاج شیخ فرمودند جواب دیگری دارد که مرحوم امام هم در این
جا با این که مبنای‌شان همین است براساس آن مشی نفرمودند و آن این است که اصلاً
ولو بپذیریم که تقوا هم شامل مستحبات و مکروهات می‌شود، این را بپذیریم در عین حال
دوران نمی‌شود ولو این که بنا بگذاریم برای این که امر «اتقوا الله» امر ارشادی نیست و
مولوی هم هست ولو بنای بر این هم داشته باشیم دوران نمی‌شود چرا؟ لما حقق فی
محلّه و آن این است که صیغه امر، هیأت امر در وجوب استعمال نمی‌شود. کما این که
صیغه نهی در حرمت استعمال نمی‌شود، در استحباب استعمال نمی‌شود، در اصل البعث
استعمال می‌شود منتها وقتی شارع بعث به چیزی کرد مولی بعث به امری کرد این
موضوع واقع می‌شود برای حکم عقل به این که اگر ترخیصی آمد از طرف او توی
می‌توانی منبعث نشوی. اگر ترخیصی به تو نرسید عقل الزام دارد یا درک الزام می‌کند که
باید منبعث بشوی. پس هیأت در وجوب استعمال نمی‌شود یعنی یک معنای اسمی که
وجوب است، معنای هیأت در این استعمال نمی‌شود یا در بعث برانگیخته شده از الزام از

مبادی الزامیه و این نه، نه این جور نیست بلکه در اصل البعث استعمال می‌شود. منتها همان طور که عرض کردیم بعث مولى موضوع حکم عقل است به این که باید امتثال کنیم ما لم یصل الیک مرخص. این فرمایش محقق نائینی قدس سره و تبعه عده‌ای از تلامذه‌اش و مبنایی است که بعداً مبنای تقریباً مورد قبولی واقع شده این حرف.

خود مرحوم امام قدس سره نظر شریف‌شان این است که این حجت عقلایی است نمی‌فرمایند موضوع حکم عقل است می‌گویند بعث مولى حجت عقلایی است بر این که تو باید امتثال کنی مادامی که مرخصی به ید تو نرسیده است. حالا که این طور شد می‌گوییم در مانحن فیه «فاتقوا الله»، «اتقوا الله» دارد بعث به تقوا می‌کند ولو تقوا شامل مستحبات و مکروهات بشود در کنار فرائض. در این بعث نه وجوب افتاده، نه توی آن استحباب افتاده، هیچی، بعث دارد می‌کند. ما نسبت به مستحبات مرخص شرعی داریم، عقل ما الزام‌مان نمی‌کند به تقوا در آن جا. نسبت به مکروهات مرخص شرعی داریم پس عقل‌مان الزام نمی‌کند ما را به مراعات تقوا در آن جا و یا به تعبیر خود حضرت امام قدس سره چون مرخص داریم چه داریم؟ حجت عقلانی نداریم بر این که باید تقوا را در مندوبات و مکروهات مراعات بکنیم پس استعمال لفظ، تصرف یا در ماده باید بکنیم یا در هیأت این بنابر مسلک کسانی است که می‌گویند هیأت در خود وجوب استعمال می‌شود. اما اگر ما گفتیم هیأت در وجوب استعمال نمی‌شود دوران اصلاً نیست این دارد به تقوا امر می‌کند، بعث می‌کند الی التقوی. ما برای بخشی از مایصدق علیه التقوی مرخص پیدا کردیم، پس راحتیم، برای بخشی از مایصدق علیه التقوی مرخص نداریم مثل فرائض باید امتثال بکنیم. بنابراین اصلاً دوران نمی‌شود در این جا و کأنّ شاید مرحوم امام قدس سره، چون این قسمت‌ها را مرحوم امام در خیلی جوانی‌هایشان نوشتند و شاید هنوز این مبنا را پیدا نکرده بودند، این مثلاً بعدها این مبنا برای ایشان پیدا شده. یا این جا خواستند علی مسلک القوم و المسلک الاستاد حرف بزنند که حالا علی این مسلک می‌شود این جوری جواب داد ولی جواب صحیح اگر ما بخواهیم اتقوا الله را حمل بر مولوی کنیم جواب صحیح همین است که این مشکله‌ای در این جا ندارد مثل جاهای دیگری هم که داریم می‌گوید «اغسل للجمعة و الجنابة» اغسل این جا استعمال لفظ در اکثر از معنا نشده که نسبت به جنابتش وجوب باشد، نسبت به جمعه‌اش استحباب باشد، نه بعث به این دو تا کرده، ما نسبت به جمعه‌اش مرخص داریم که فرموده لابس بترک غسل الجمعة، نسبت به جنابتش مرخص نداریم، آن را الزام عقلی داریم یا حجت عقلایی داریم بر این که باید انجامش بدهیم، آن دیگری را الزام عقلی یا حجت عقلایی در انجام نداریم می‌توانیم ترک بکنیم.

این تتمه‌ای بود راجع به آن مطلب که باید عرض می‌کردیم.

س: ...

ج: بله، می‌گوییم در خود وجوب استعمال نشده.

س: ...

ج: باید انجام بدهیم دیگه، گفتیم ما لم یصل الیک مرخص باید انجام بدهی. این جا هم همین جور. اگر این جوری گفتیم آن وقت جواب‌های دیگری حالا باید بدهیم.

پس این جواب محقق حائری که از این راه خواسته بود وارد بشود تمام نیست. می‌گوییم

ما الان اگر ادله برائت را قبول کردیم پس مرخص پیدا کردیم، جواب برای کسانی که ادله برائت را تمام می‌دانند می‌گویند ما نسبت به شبهات حکمیه هم مرخص داریم، آن‌ها هم مثل مستحبات و مکروهات می‌مانند، روشن شد؟ گفته «اتقوا الله» همه جا، همه جا تقوای خدا را به جای بیاورید. یکی از موارد هم کجاست؟ شما می‌گویید مشتهات است، در موارد شبهات حکمیه، تحریمیه یا وجوبیه، درست آن جا را هم شامل می‌شود دارد بعث می‌کند، ما برای این موارد چه پیدا کردیم؟ مرخص شرعی پیدا کردیم «رفع ما لایعلمون»، «کل شیء مطلق حتی یرد فیه النهی» پس بنابراین در مورد شبهات حکمیه چه وجوبیه‌اش، چه تحریمیه‌اش چه پیدا کردیم؟ مرخص پیدا کردیم بنابراین مراعات تقوا در مورد آن‌ها چون مرخص پیدا کردیم الزام عقلی ندارد یعنی حجت عقلایی بر آن نیست. بله کسی که ادله برائت را تمام نداند آن وقت بله این آیات می‌گوید که تو باید در آن جا مراعات تقوا بکنی.

س: ...

ج: نه، غلط است.

س: آن وقت تخصیص... می‌گویند حکم عقل تخصیص خورد؟

ج: نه، جمع عقلایی است. مثل تبصره است، تبصره به قانون چه جور می‌زنند؟ خاص تبصره به عام است، مقید تبصره به مطلق است. تبصره دارد می‌زند یعنی آن را می‌گوید در مراد جدی من این هیأت هر معنایی دارد، هر بعثی دارد من این را نیاوردم روی این افراد، توی مراد جدی من نیست ولو ظاهر لفظ هم شاملش می‌شد اما توی مراد جدی من این نیست.

س: ...

ج: نه، این ربطی به هم ندارد، چرا؟ برای این که بعث که دلالت می‌کند. می‌گوید این استثنای از بعث این آبی است از این که جزو مبعوث الیها نباشد. می‌گوید اکرم کل عالم، اکرم دلالت بر وجوب نمی‌کند فقط بر بعث دلالت می‌کند اما شما بگویید آیا این اکرم کل عالم، برمی‌تابد که بگوید اعلم و اورع مقصود نیست؟ الا الاعلم و الاورع. نه، اگر بعث بنا باشد باشد همان ذات البعث می‌شود نسبت به غیراورع‌ها و غیراعلم‌ها باشد، اعلم‌ها آن‌ها نباشد. این ابای از تخصیص دارد یعنی این که این افراد داخل در این اکرم العالم نباشد و مراد مولی از اکرم العالم آن‌ها نباشند، ابا دارد. پس اگر یک مخصصی دیدیم چنین حرفی را دارد می‌زند نمی‌توانیم بپذیریم که... آن جا یا معارضه می‌شود اگر هر دو ظنی السند هستند.

س: فقط حکومت می‌شود در این موارد باید بیاید در دائره آن مبعوث الیه....

ج: حکومت را هم دیروز گفتیم، حکومت هم بی‌در و دروازه نیست. همان حرف‌هایی که دیروز زدیم، حکومت هم باید جوری باشد که محکوم اباء از چنین تفسیر و چنین مطلبی نداشته باشد.

س: پس آن وقت مستعمل فیه ... نه وجوب نه استحباب است....

ج: بله، فلذا صرحوا بأنَّ الوجوب و الحرمة و الاستحباب و الکراهة خارجا عن حریم

الهیة. گفتند دیگه اصلاً عبارتشان همین است. می‌گویند این‌ها خارج از معنای موضوع له است، موضوع له تنها و تنها برای چه وضع شده؟ برای همان بعث وضع شده، نسبت بعثیه.

س: ... در مقام بیان حکم نیست.

ج: چرا؟

س: ...

ج: بعث را دارد بیان می‌کند، نه مولی حواسش هست، مولی خودش می‌داند، چرا بعث می‌کند؟ اصلاً وجوب را چرا می‌گوید؟ یک پشتوانه عقلی دارد چون می‌داند عقل آدم‌ها می‌گویند اگر مولی واجب کرد باید انجام بدهید. براساس آن پشتوانه حالا می‌آید وجوب جعل می‌کند. آن‌هایی که می‌گویند در وجوب استعمال می‌شود، آن‌هایی که می‌گویند در وجوب استعمال نمی‌شود می‌گویند باز براساس یک پشتوانه‌ای که مولی می‌داند عقل آدم‌ها حکم می‌کند اگر مولی بعث کرد، ترخیص نیاورد الزام عقلی داری که انجام بدهی، چون چنین سرمایه‌ای وجود دارد و مولی خبر دارد بعث می‌کند و مرخص نمی‌آورد تا الزام عقلی دنبالش بیاید.

س: ...

ج: قصد کرده که بر شما لازم است منتها لفظ را در آن استعمال نکرده. دارم همین را می‌گویم، می‌گویم می‌داند وقتی بعث می‌کند ترخیص نمی‌دهد شما ملزم عقلی دارید.

س: نه آخر وقتی ما می‌گوییم این جا نه وجوب را قصد کرده نه استحباب را،...

ج: نه کار دارد منتها راهکارش این است. کار دارد که شما ملزم به انجام بشوید. مولی می‌خواهد شما ملزم به انجام بشوید اما إیّما الکلام در این است که لفظ را در وجوب استعمال می‌کند تا شما ملزم به انجام بشوید یا نه لفظ را در بعث استعمال می‌کند مطلق البعث، این را می‌گذارد کنار حکم عقل‌تان که می‌گوید وقتی مولی بعث کرد و مرخص نیاورد ملزم هستید. پس در هر دو مقام الزام را قصد کرده، اما شیوه‌اش این نیست که لفظ را در آن استعمال کرده باشد.

س: بالاخره اگر در کنار آن حکم عقل مراد الزام هست...

ج: آره. اما مستعمل فیہ نیست.

س: ...

ج: مراد الزام است یعنی مقصدش چیست؟ این که شما را وادار کند، بندگان را وادار کند اما وادار کردن بندگان به این است که لفظ را در وجوب استعمال کند، می‌گویند راهکارش این نیست، لفظ را می‌آید در چه استعمال می‌کند؟ در نفس البعث استعمال می‌کند. نفس بعث که استعمال کرد مرخص کنارش نمی‌گذارد، چرا مرخص را نمی‌آورد؟ تا این که موضوع الزام عقلی درست بشود. پس مرادش الزام هست می‌خواهد شما را ملزم کند اما این راهش استعمال اللفظ فی الالزام نیست، استعمال اللفظ فی الوجوب نیست، از این راه دارد الزام می‌کند و هذا مطلبٌ صحیحٌ و حقٌ.

س: خود تعبیر وجوب که توی روایت...

ج: کلمه وجوب چرا، مستعمل فیه آن وجوب است.

س: ... وَجِبَ شاید به معنای ثَبَّتَ باشد.

ج: ثَبَّتَ لزوماً، شما بگویید اشکال ندارد. حالا شما بگویید ثَبَّتَ یا بگویید وَجِبَ، ولی آن اشکالی ندارد به این ربطی ندارد.

این تتمه آن کلام. جواب اخیری که به استدلال به آیات داده شده بود که این بحث‌ها بحث‌های مهم تفسیری هم هست یعنی ما باید قرآن را بفهمیم، حالا یک قدری هم طول بکشد اشکالی ندارد اما قرآن را بفهمیم «فاتقوا الله» و این‌ها یعنی چی؟ جواب آخری که به آن رسیدیم این بود که این اوامر به تقوا اوامر مولوی نیستند و ارشادی هستند. وقتی ارشادی شدند تابع مرشدُ الیه است یعنی مثل این که مولی این جوری می‌گوید: حواست باشد عقلت چه می‌گوید این جا؟ عقل هم هر جا یک جوری می‌گوید، آن جایی که ترخیص دارد می‌گوید لازم نیست، آن جا که ترخیص ندارد می‌گوید لازم است. پس خودش نمی‌گوید لازم است یا لازم نیست فقط به من می‌گوید حواست باشد عقلت چه می‌گوید. ارشاد است یعنی این. یعنی راهنمایی می‌کند می‌گوید غافل نشوی، بفهم عقل تو دارد این جا چه می‌گوید، چه وظیفه‌ای که به گردن شما می‌گذارد یا چه وظیفه‌ای درک می‌کند. این را دارد می‌گوید. پس اوامر اوامر ارشادی است. حالا از کجا می‌فهمیم ارشادی است؟ با این که ظاهر کلام مولی مولوی است، ارشادی کُلُّ قرینه می‌خواهد، این جا ما القرینة علی الارشادية؟ وجوهی برای این که این ارشادی است بیان شده.

وجه اول همان بود که از مرحوم امام قدس سره نقل کردیم، که ایشان دو تا مقدمه را ضم به هم فرموده نتیجه گرفته این ارشادی است، مقدمه اول این است که قطعاً «فاتقوا الله» واجبات را شامل می‌شود، محرمات را شامل می‌شود دیگر. این‌ها که دیگر قدر مسلم‌هایش است، قدر متیقن‌هایش است، این من ناحیه، من ناحیه آخری بیایم جایی که خدا واجب کرده چیزی را، حرام فرموده چیزی را همان را دوباره موضوع قرار بدهد برای یک وجوب مولوی دیگر، بگوید اطاعتش کن. فرموده صل، امر وجوبی فرموده «صل صلاة الظهر» دوباره همین صلات ظهر را که با صل واجب فرموده بیاید بگوید «اطع امری بالصلاة عند الظهر» این هم به نحو مولوی بگوید «اطع امری بالصلاة عند الظهر» می‌گوید من... این ممتنع است.

س: آقا شما مفروض گرفتید...

ج: ظاهر مولی که می‌گوید بله.

س: ...

ج: چی؟

س: در ارشادی بودن است.

ج: چه بر ارشادی بودن است؟

س: ... اوامر و نواهی هنگام امر ارشادی بودن است، هم در عبادات هم...

ج: هنگام چی؟

س: هنگام شک. که مولوی است یا ارشادی.

ج: نه.

س: ...

ج: نه، حالا فعلاً این جا بر این اساس است. حالا ولو این که... این جا اگر شما مولویت را قائل باشید. این ظهور دارد در این، اگر ظهور هم نداشت یک جایی به خاطر یک جهتی اختلال پیدا شد لا اله الا هؤلاء و لا اله الا هؤلاء. نمی شود گفت این است، نمی شود گفت... شک است. امر بر ارشادیت است یعنی چی؟ مولی دارد به عنوان مولویت می گوید.

س: ...

ج: نه باید دید که در کجاست. من حالا آن را نمی دانم. الان حرف ایشان را آن جا نمی دانم.

این جا به خدمت شما عرض شود که ایشان می فرماید پس از یک طرف «فاتقوا الله» حتماً واجبات و محرمات را گرفته، از ناحیه دیگه با این که آن واجبات و محرمات خودشان امر دارند، امر مولوی دارند دیگه دوباره به واسطه «اتقوا الله» نمی شود یک امر مولوی دیگری بیاید روی آن، این محال است، پس بنابراین باید حمل کرد این اتقوا الله را بر غیر مولوی، و گفت ارشاد است به این که حواست باشد آنهایی را که من امر کردم غافل نشوی، آنها را امثال بکن، حواست باشد به آنها.

س: ...

ج: حالا بیان می کنم.

پس بنابراین. اما وجه استحاله چیست؟ وجه استحاله همان است که در «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» گفته می شود که امر اطيعوا الله دیگه نمی شود مولوی باشد چرا؟ برای این که تسلل لازم است. این فرمایش ایشان. این فرمایش که این امتناع دارد پس این چنین هست، این محل بعضی از اشکالات و تأملات است. چون آن چه که استحاله دارد و نمی شود این نیست که چند تا امر مولوی پشت سر هم بیاورند بعد قطع بشود، مثلاً بگوید صلّ یک بار دیگه هم بگوید «اطع هذه الصلّ امرأ مولویاً» و دیگه حرف نزنند، این چه تسلسلی لازم می آید. عقل من به من می گوید آن امر اولی را امثال کن، امر دومی را هم امثال کن، اینها هم چون بر یک چیز صادق می شوند امثال هر دو انجام می شود. نه در مقام امثالش مشکلی پیش می آید نه در مقام جعلش مشکلی پیش می آید، مثل این که بگوید «اکرم العالم، اکرم الهاشمی» یکی می تواند برود یک هاشمی غیرعالمی را پیدا کند اکرام بکند، یک عالم هم غیرهاشمی پیدا کند اکرام کند، یکی هم می تواند برای این که هر دو تا را با یک تیر دو تا نشان زده باشد یک عالم هاشمی را پیدا می کند اکرام می کند. هم «اکرم العالم» را امثال کرده، هم «اکرم الهاشمی» را امثال کرده. چون تصادق بر یک مورد واحد دارد دیگه. هر دو را قصد می کند مثل این که آقایان گفتند یکی از دو رکعت نافله مغرب را شما می توانید به قصد غفلیه هم بخوانید بلکه احوط این است. چرا؟ امر به غفلیه دارد، امر به دو رکعت نافله هم دارد هر دو با یک چیز امثال می شود. هر دو را قصد

می‌کند. چون هر دو تصادق بر یک موضوع خارجی، بر یک فرد خارجی دارد. گفته صلّ مولویاً بعد هم فرموده اطع امری بالصلاة مولویاً. در این که استحاله‌ای ندارد که، من هم در مقام امتثال هر دو را امتثال می‌کنم، هم به قصد آن امر صلّ هم به قصد امر اطع، این که مشکلی ندارد، آن که استحاله دارد این است که گفته بشود عقل در مقابل اوامر مولی حکمی ندارد، چیزی را درک نمی‌کند. اطاعت فرع بر این است که خودش دوباره امر به اطاعت بکند، وقتی اطاعت لازم است که خودش امر به اطاعت بکند یا بگوید اگر نکنی شما را جهنم می‌برم. آن وقت ما برای دفع عقاب بیایم انجام بدهیم، عقل و الا نمی‌گوید امتثال کن، عقل نمی‌گوید امر مولی را اطاعت کن، نه حکم به اطاعت امر مولی می‌کند و نه درک می‌کند این مطلب را، هیچ کدام. آن که درک می‌کند این است که از عقاب پرهیز چون خودت را دوست داری، نمی‌خواهی اذیت بشوی، نمی‌خواهی متألم بشوی، همه‌اش همین است، محور خود آدم است که نکند جهنمی بشوی، عقاب بشوی، اذیت بشوی، این‌ها را نمی‌خواهد بشود. پس مولی اگر گفت صلّ بعد باید بگوید اطع، اگر اطاعت نکنی عقابت می‌کنم. گفتند این جور باشد این مستلزم تسلسل است، چرا؟ برای این که اگر عقل حرفی نمی‌زند آن اطع و صلّ که گفت عقل نمی‌گوید باید بگوید اطع، آن اطع دوم مثل صل است، برای چه اطاعتش می‌کنی؟ باید سومی را بگوید، سومی را می‌گوید اطع، برای چه باید اطاعتش بکنی عقل که حکمی ندارد که، باید چهارمی را بگوید. چهارمی را بگوید باز اطع مثل اولی است، مثل دومی است، مثل سومی است. پس بنابراین لایقف به جایی بند نمی‌شود دیگه، این تسلسل لازم می‌آید دیگه. اگر بخواهد یک نماز، من را وادار بکند الی غیر النهایة اطع اطع داشته باشد آخرش هم هیچی نمی‌شود. چون به جایی بند نمی‌شود، این است که استحاله است، پس آن که مستحیل است فرمودند اوامر به اطاعت را نمی‌شود مولوی قرار داد، این در جایی می‌گویند این حرف را که بگویم عقل نسبت به اطاعت مولی درکی و حکمی ندارد اگر وجوبی به گردن ما می‌آید از ناحیه خود مولی است به این که اطع می‌گوید. این الزام‌ها منبعش خود شارع است که بعد می‌گوید اطعنی. این جا اشکال پیش می‌آید که این اطعنی دومش که گفت به چه دلیل؟ باید به یک سومی باشد، آن سومی به چه دلیل؟ باید به یک چهارمی باشد، آن چهارمی به چه دلیل؟ باید... همین طور تسلسل لازم می‌آید.

س: ...

ج: این مبنای کسانی هست که می‌گویند اوامر اطاعت محال است،

س: .../

ج: می‌گویند اگر بگویم عقل نمی‌فهمد این محذور را دارد پس می‌فهمیم عقل می‌فهمد، این منبهاط عقل است.

س: شما می‌گویید این حرف را کسانی می‌زنند که می‌خواهند استحاله را اثبات کنند.

ج: بله استحاله راهش این است، آن کسانی که می‌گویند مستحیل است، استدلال‌شان و بیان‌شان بر استحاله این است.

س: ...

ج: شما می‌گویید قبول ندارد، من هم می‌گویم همه قبول دارند.

س: ...

ج: شما بیان کنید چرا تسلسل لازم می‌آید؟

س: ...

ج: نه، آن‌ها می‌گویند اگر حکم عقل نباشد ...

س: قبول ندارند.

ج: همین چون قبول ندارند می‌گویند پس بنابراین ارشادی است و مولوی نیست.

س: ...

ج: بله دیگه اگر قبول نداشته باشد یعنی بگویم این امر مولی به صلّ یا نهی‌اش به لاتغتب که فرموده لاتغتب ما ملزمی برای انجام این نداریم از ناحیه عقل‌مان مگر این که خودش بگوید اطع این را. صلّ تنها اگر بگوید ما ملزمی ندارد بر انجامش. ملزمش از کجا می‌آید؟ از این که خودش بعداً به ما بگوید اطع این صلّ من را. اگر کسی این حرف را بزند گفتند این حرف چیست؟ مستلزم تسلسل است چون اگر خود صلّ ملزم عقلی ندارد و شما می‌گویید ملزمش از ناحیه شارع باید بیاید که بگوید اطع، ننقل الکلام الی اطع، می‌گوییم این اطع را چرا باید امثال بکنیم.

س: ... آن‌هایی که می‌گویند اطعوا باید مولوی باشد...

ج: باید نباشد.

س: نه اطعوا باید...

ج: مولوی نباشد، چون اگر بخواهد این‌ها مولوی باشد و منبع الزام عقل به صلّ و لاتغتب امثال آن دو تا بخواهد این اطع باشد چه لازم می‌آید؟ تسلسل لازم می‌آید. پس اطع مولی مولوی نیست، و این در واقع ملزم اطاعت از صلّ و لاتغتب نیست. آن عقل ماست که ملزم ما هست این اطع می‌آید چه کار می‌کند؟ یک تلنگری به عقل می‌زند می‌گوید حواست باشد که عقلت دارد چه می‌گوید. همان حرف عقل را دارد توجه می‌دهد. نه این که یک مولویتی دارد و این پشتوانه الزام عقل است به این که صل را امثال کن، لاتغتب را امثال کن. پس آن حرف این است که اگر ما بگوییم اوامر شرعیه که روی موضوعاتی رفته و افعالی را امر کرده یا نهی کرده، فرموده صلّ فرموده صم، فرموده زکّ و هکذا. می‌گوییم ما برای امثال این‌ها یک ملزم عقلی نداریم. ملزمش از کجا می‌آید؟ از این که خود مولی بعد دوباره دستور داده که این‌ها را اطاعت بکن. می‌گوییم اگر این جوری باشد این هیچ گاه ما ملزم پیدا نخواهیم کرد. چون می‌گوییم حالا صلش که ملزم نداشت، اطعش هم مثل صلّ، اطع اولی که می‌گوید اطع هذا، آن هم مثل آن، چه ملزم داریم که بگوییم این اطع را باید اطاعت بکنیم؟ ملزم عقلی نداریم یک اطع دیگر باید بیاید بگوید، آن اطع ثانی را هم ننقل الکلام الیه، می‌گوییم از کجا ملزم داریم برای آن، و هکذا و هکذا به جایی بند نمی‌شود. پس هیچ الزامی پیدا نمی‌کند. این است که فرموده‌اند در اطعوا الله و اطعوا الرسول، اطعوا الله نمی‌شود مولوی باشد ولی اطعوا الرسول چرا؟ چون خدا هم می‌فرماید، خدا که امر کرد بر ما ملزم عقلی داریم امر خدا را اطاعت بکنیم، خدا دارد

می‌فرماید امر این را اطاعت کن. مثل این که فرموده امر ولی امر را اطاعت کن ولو معصوم هم نباشد. خدا چون فرموده، خدا اگر نفرموده بود هیچ اعتنا هم نمی‌کردیم. خدا فرموده امر... مثل این که فرموده امر پدرت را اطاعت کن. او فرموده امر پدرت را اطاعت بکن، از این جهت اطاعت می‌کند و الا ملزم عقلی نداشتیم.

پس بنابراین... اما اگر نه، نمی‌گوییم ملزم از... اما اگر این جوری باشد این حرف را نمی‌زنیم، ما می‌گوییم ملزم عقلی داریم، هر جا مولوی باشد ملزم عقلی داریم، حالا مولی صلّ گفته یک اطع مولوی هم بعد از این صل دلش خواست بگوید، این چه استحالته‌ای دارد؟ دو تا خواست بگوید، چه استحالته‌ای دارد؟ نمی‌گوییم ملزم عقلی نداریم، می‌گوییم برای اوامر مولوی مولی ما ملزم عقلی داریم، وجود دارد اگر این را قائل شدیم دیگه تسلسلی لازم نمی‌آید. اگر ده تا قطار کرد خودش دیگه بعدش نمی‌گوید، ما تا این ده تا ملزم عقلی داریم. گفت صلّ بعد گفت اطع، بعد گفت اطع ذلک الاطع، اطع ذلک الاطع.... بگوید.

س: ...

ج: از نظر استحاله استحالته‌ای ندارد ولی لغو هم نیست، کجا؟ مثل جایی که این‌ها را می‌گوید برای این که تأکید بیشتری قائل... یک کسی به این زودی‌ها نفسش در مقابل حکم عقلش و این‌ها منبعث نمی‌شود. برای این می‌گوید. پس بنابراین استحاله دیگه پیدا نمی‌کند و فرق این دو تا هم این است که باز فرق لغویت با استحاله این است که لغویت مستحیل نیست، قبیح است و آن فاعل قبیح نخواهد، ولی نه این که مستحیل است این در عالم واقع بشود. مثل اجتماع ضدین و نقیضین نیست اما اولی که تسلسل می‌گوید، می‌گوید اصلاً این عقل نظری است آن جا، می‌گوید این قابل تحقق اصلاً نیست. در قبیح قابل تحقق است، ظلم قابل تحقق است، ولی خدای متعال چون قبیح است انجام نمی‌دهد. نه این که نمی‌شود محقق بشود، اما در مستحیلات عقل نظری قابل تحقق نیست، خدای متعال قدرت او تعلق نمی‌گیرد به یک امر متناقضین، چون آن قابل تحقق نیست. ربطی به قبح و فلان و این‌ها ندارد.

پس بنابراین این جا اگر از این راه بخواهیم بیایم جلو که امام رضوان الله علیه می‌فرماید اتقوا الله چون اگر بخواهد مولوی باشد وزان آن وزان امر به اطاعت است، امر به اطاعت مولوی مستحیل است، اتقوا الله هم حقیقتش همان است، پس این هم مستحیل می‌شود. این محل اشکال است که این بیان را بخواهیم بگوییم، به خاطر این که می‌گوییم این جا استحاله وجود ندارد. استحاله در جایی وجود دارد که این مطالب را هم خود ایشان و غیر ایشان یاد دادند که بخواهیم بگوییم اصلاً عقل ملزمی برای اطاعت از اوامر و نواهی مولی ندارد، ملزمش از ناحیه خود مولی می‌آید، اگر بخواهیم بگوییم ملزمش از ناحیه مولی می‌آید آن وقت منجر به تسلسل می‌شود. اگر از ناحیه مولی بخواهد ملزم بیاید. اما اگر از ناحیه مولی ملزم نمی‌آید، ملزمش از ناحیه عقل ما است، اگر ملزم عقل مان شد اشکالی ندارد یک دفعه امر بکند به اطاعت از امر هم امر بفرماید، تسلسلی لازم نمی‌آید. تو هر جا اطاعت‌ها را امر بفرماید، هر جا هم قطع کرد قطع می‌شود دیگه. ادامه پیدا نمی‌کند، می‌شود اطعیوا، می‌شود اطعیوا امر مولی بشود، فاتقوا الله می‌شود مولوی بشود، دیگه اشکالی از این جهت نیست.

س: ...

ج: لغویت برای تأکید است دیگه، داعی بر این مولویت تأکید است.

س: ... صرف الوجودی اشکال ندارد ولی اگر مطلق الوجودی باشد همان جا هم محل اشکال است.

ج: این چه ربطی به این جا دارد، این هم صرف الوجودی است.

س: ...

ج: اگر همه‌اش را به یک انجام دادن نماز اطاعت می‌فرمایید حضرتعالی، قصد می‌کنید همه را می‌خواهم اطاعت کنم، چون مصداق همه را به وجود آورده.

س: ...

ج: یا در خودش که با این تأکید می‌شود. باید گتره و گزاف نباشد. عدلیه می‌گوید امر و نهی مولی باید گتره و گزاف نباشد. گتره و گزاف نبودن یا به این است که در متعلق یا در خود این گفتن یک فایده‌ای بر این گفتن مترتب باشد.

س: لازمه فرمایش شما این است که اصلاً الزامی صورت نگیرد. ... الزامی تحقق پیدا نمی‌کند.

ج: بله دیگه الزام...

س: همین، الزام تحقق پیدا نمی‌کند یعنی این که همین جوری اطع اطع ... اما اگر نهایتاً به یک...

ج: اگر ملزم عقلی نداشته باشیم. ولی اگر ملزم عقلی داریم که خود ایشان قائل است و مسلک حق همین است، ملزم عقلی وقتی داریم چه تسلسلی لازم می‌آید؟ ملزم عقلی، همان طوری که صلّ ملزم عقلی دارد اطع هم ملزم عقلی دارد، اطع سوم هم ملزم عقلی دارد، اطع چهارم هم ملزم عقلی دارد، ملزم عقلی دارد. چون می‌گوید گفته تو باید هرچی مولی بعث کرد بچرخ به چرخ مولی. ملزم عقلی دارد، تسلسل هم لازم نمی‌آید چون مولی پنج تا گفته، دست خودش است دیگه. تا این جا خیلی خب، تا این جا گفته شما می‌توانی اطاعت بکنی و شما می‌توانید امتثال بکنید. بنابراین مشکلی پیش نمی‌آید یعنی برهان عقلی بخواهیم اقامه بکنیم و بگوییم استحاله وجود دارد در این جا نه، به این شکل می‌توانیم بگوییم استحاله‌ای وجود ندارد. پس این راه اول بود برای این که ما اوامر فائقوا الله و امثال این اوامر مبارکه را بخواهیم حمل بر چه بکنیم؟ بر ارشادی بکنیم. و اما الطريق الثانی و الثالث و الرابع و الخامس ان شاء الله

و صلی الله علی محمد و آل محمد.